

ابن سینا و نقد ادبی

دکتر مهدی محبتی*

استادیار دانشگاه و مدیر گروه زبان و ادبیات دانشنامه جهان اسلام

چکیده

از آن جا که نقد ادبی، بیش و پیش از همه ارکان و شاخه‌های ادبی با منطق و اندیشه سر و کار دارد و در واقع، فلسفی‌ترین بخش ادبیات به شمار می‌آید و بیشترین ارتباط را با دنیای فهم و تحلیل دارد و نیز بدان خاطر که بوعلی سینا در فرهنگ اسلامی - ایرانی، نماد عقل و فلسفه و اندیشه‌ورزی شده است؛ شناخت نوع نگاه و آراء ابن سینا به ادبیات و به ویژه نقد ادبی، می‌تواند از ارکان مهم ضروری در تحکیم پایه‌های نقد ادبی به شمار آید. ضمن آن که می‌تواند ابعادی مهم و ناشناخته از فکر و اندیشه ابن سینا را هم بشناساند.

بر همین مینا، با توجه به مجموعه اندیشه‌ها و آراء و آثاری که ابن سینا به صورت عام یا به صور خاص در آنها به نقد و تحلیل ادبیات و بالاخص شعر پرداخته است، رهیافتی نو در باب نقد ادبی از دیدگاه او ارائه گشت تا مبین یکی از مهم‌ترین نگاههای سنت فلسفی اسلام و ایران در باب نقد ادبی باشد. حاصل این نوع نگاه و رهیافت تازه در هفت مقوله مهم جای داده شده تا به خوبی بیانگر اصالت افکار ابن سینا در نگاه به ادبیات و شعر و نقد ادبی باشد:

۱. تعریف شعر و اجزاء آن از نگاه ابن سینا با تکیه بر جایگاه شعر در دستگاه فلسفی او و تحلیل تخیل به عنوان ماده و مایه اصلی شعر
۲. تبیین رابطه محاکات و شعر و بیان نوع ارتباط این دو و نقشها و کارکردهایشان
۳. انگیزه‌های سرایش شعر در روان انسان
۴. وزن و شکل در شعر
۵. رابطه شعر و زبان (واژگان)
۶. کارکردهای شعری
۷. آسیب‌شناسی شعر

در این مقاله علاوه بر نقد و تحلیل این ارکان هفت‌گانه، به نوع برخورد ابن سینا با آثار فلسفی یونانی در باب شعر - به ویژه رساله فن شعر ارسطو - پرداخته شده و بر این نکته تأکید شده است که ابن سینا در شرح رساله فن شعر، صرفاً گزارشگر و شارح آراء ارسطو نیست و خود نیز به فهم و دریافتی مستقل از نقد ادبی و شعر، دست یافته است.

کلید واژه‌ها: ابن سینا، شعر، محاکات و نقد ادبی

* تهران، خ انقلاب، خ دانشگاه، خ وحید نظری، پلاک ۸۹، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی، گروه ادبیات فارسی،

مقدمه :

اگر ارسطو در تاریخ فرهنگ بشری از سده های سوم پیش از میلاد تا امروز نماد تفکر فلسفی و حاکمیت گزاره های عقلانی شده است ، ابن سینا در تاریخ فرهنگ اسلامی - ایرانی از سده های چهارم هجری تا امروز سمبل تفکر فلسفی و حاکمیت گزاره های عقلی گشته است تا به آنجا که گاه بصورت مطلق ، پورسینا و یا ابوعلی می گفته اند و فلسفه را به صورت عام منظور می کرده اند و گاه هم لقب "ارسطوی شرق" را بدو می بخشیده اند . ابوعلی ، در هر نگاه و به هر تحلیل ، بخشی مهم از تاریخ تفکر اسلامی - ایرانی است و شاید به همین خاطر است که بیشترین ستایشها و نکوهشها را از جانب دوستداران و مخالفان فلسفه و تفکر منطقی دیده است . ابن سینا نقشی مهم و قاطع در تدوین و تکوین فکر فلسفی و اندیشه های خرد گرایانه در تاریخ اسلام و ایران داشته است و ناچار ، برای هرگونه تحلیل درست و واقع گرایانه فرهنگی ، باید به جایگاه و نقش او به درستی و از سر بصیرت توجه کرد .

نقد ادبی - به عنوان فلسفی ترین بخش ادبیات - در سیر تاریخی خود نمی تواند به آراء و آثار ابن سینا بی توجه بماند و نوع نگاه و رویکرد ویژه او را در برخورد با ادبیات به طور عام و نقد آن به صورت خاص در نظر نیاورد . بر همین مبنا در این جستار می کوشیم تا آراء و نظریات و نکته های ابن سینا را در باب ادبیات ، نقد ادبی و به ویژه شعر ، تبیین و تفسیر کنیم .

اگر چه ابن سینا در چند موضع از آثار خویش به تحلیل مقوله های ادبی پرداخته است ؛ اما عمده حرفهای و نکته های خود را در این باب در شرح رساله "فن الشعر ارسطو" به میان کشیده است و آنرا در کتاب شفا - فنّ نهم از جمله اولی - جای داده است این بخش از کتاب شفا را ، عبدالرحمن بدوی در کتاب "فن الشعر ارسطو" به صورت مستقل ، آورده است .

۱- تعریف شعر و اجزاء آن :

ادبیات و به ویژه شعر ، در دستگاه فلسفی ابن سینا جزئی از صناعات و کتب نه گانه منطقی است که ماده اصلیش را ، مخیلات می سازد ، و کارکردی همسان خطابه و قیاسات خطابی دارد . اصول و ماده اصلی شعر و خطابه را مخیلات ، منظونات و مشهورات می سازند . ابن سینا در هر مقالی که در پی تعریف بر آمده بر این سه رکن تاکید کرده است و گاه به صراحت نوشته است که منطقی و فلسفی ، جز از همین منظر به شعر نمی پردازد - که خواهد آمد - نظر به اهمیت این سه رکن در تعریف و تکوین شعر در دستگاه اندیشگی ابن سینا ، ابتدا تعریفات او را در آثار مختلف ذکر می کنیم و سپس به تعریف

و طبقه بندی شعر و کارکرد و فواید آن می پردازیم. وی یک بار در نجات مخیلات یا امور خیالی را چنین تعریف می کند :

«الخیالات هی مقدمات لیست تقال لیصدق بها ، بل لتخیل شیئاً علی شیءٍ آخر و علی سبیل المحاکاه و یتبعه فی الاکثر تنفیر النفس عن شیءٍ او ترغیبها فیه و بالجمله قبض او بسط ، مثل تشبیها العسل بالمره فینفر عنه الطبع و کتشیبها التهور بالشجاعه او الجبن بالاحتیاط فیرغب فیه الطبع^(۱)»
و بار دیگر تقریباً ترجمه همان تعریف را - با اندکی تمایز - در دانشنامه می آورد :

«اما مخیلات آن مقدماتی اند که نفس را بجنبانند تا بر چیزی حرص آرد و یا از چیزی نفرت گیرد . باشد کی نفس داند که دروغ اند چنانک کسی گوید کسی را که این چیز کی تو همی خوری ، صفراء بر آرد و آن چیز انگبین بود ، هر چندکی داند دورغست ، طبع نفرت گیرد و نخواهد ، پس حق و مشهور ، نیز مخیل بود و لکن مخیل صرف این چنین بود^(۲)».

و در جای دیگر : المخیل هو الکلام الذی تذعن له النفس فتبسط عن امور و تنقبض عن امور من غیر رویه و فکر و اختیار^(۳).

و در باب منظونات می نویسد : «المنظونات هی آراء یقع التصدیق بها لا علی اثبات بل یخطر امکان نقیضها بالبال و لیکن الذهن یكون امیل ... و الذائعات فهی مقدمات و آراء مشهوره محمود اوجب التصدیق بها اما شهاده الكل مثل ان العدل جمیل و اما شهاده الاکثر و اما شهاده العلماء او شهاده اکثر هم او الافاضل منهم فیما لا یخالف الجمهور ...^(۴) و وهمیات هم اگر چه ظاهراً ظهور ندارند اما بر وجود ذهنی قویاً فرمان می رانند و صورتهای باطلشان را جز عقل و خرد هیچ چیز نمی تواند بزدايد . اگر چه بعد از بطلان باز هم ذهن را رها نمی سازد^(۵) .

وی در جایی دیگر قیاسات شعری و خطابی را با هم می سنجد و بر آن باور می گردد که "اگر چه قیاس خطابی از مقدماتی چون مقبولات و منظونات و مشهورات به وجود می آید و قیاسات شعری از مقدمات مخیل ، اما در بهره دهی هر دو به هم نزدیکند و از آنها فقط در جزئیات امور می توان سود برد نه در کلیات و دانشها"^(۶)

بوعلی در کتاب "برهان" به صورتی مفصل پرده از حقیقت مشهورات ، منظونات و وهمیات و مخیلات بر می دارد و به تفصیل نوع رابطه آنها را با برهان می سنجد و در آخر به این نتیجه می رسد که اگر چه اینها برهان عقلی و منطقی نیستند ، اما از جهت کارکرد و کاربردهای لازم و ناگزیری که دارند ، بسیار مهم هستند . به ویژه در تکوین خطا به و شعر به عنوان نافذ ترین صورتهای کلام جمعی ، نقشی بسیار مهم را از آن خود می سازند^(۷) .

مجموعه و همیات ، مشهورات ، منظونات و مخیلات ، بخشی را در ذهن آدمی پی می ریزدند که نه وجودشان واقعی و برهانی است و نه کارکردشان . از این میان مخیلات به خاطر وسعت و ژرفای حوزه کار ، نقش و تأثیری عظیم تر بر زندگی و فرهنگ انسانی داشته اند و دارند . در واقع شعر هم اگر چه برخاسته از حوزه مخیلات است ، اما بخشی عمده از پیکر و پیکره او را سه قلمرو دیگر ساخته و بر آورده اند . ضمن آنکه شعر علاوه بر این حوزه های مشترک ، حیطه ای خاص خود دارد که بیشتر برخاسته از قالب و فرم اوست و نه معنا و محتوا و خاستگاه . با توجه این تعریفات ، شعر در نزد ابن سینا مقوله ای است از حوزه مخیلات ، با مقومانی چون منظونات و مشهورات و همیات ابن سینا در موضعی دیگر ، مستقیماً به تعریف شعر می پردازد و می گوید :

الشعر ، هو کلام مخیل مولف من اقوال موزونه متساویه و عند العرب مقفاه^(۸)

که این تقریباً همان است که قرئی پیشتر ، قدامه بن جعفر ارائه داده بود^(۹) با دو تفاوت بسیار مهم که قدامه از آن غفلت کرده بود. نخست افزون قید مخیل پس از کلام و به عنوان مهم ترین و اولین ویژگی و دیگر قید «عند العرب مقفاه» افزودن کلمه مخیل در تعریف ابن سینا از دو جهت مهم است : یکی تبیین ماهیت جنس شعر که از چه سنخ و مقوله ای است و دیگر بیان جایگاه شعر در تحلیل منطقی کلام . و افزودن «عند العرب مقفاه» هم بیانگر توجه دقیق و عالیانه ابن سینا به شرایط اقلیمی و اجتماعی و فرهنگی هر قوم و طایفه در نگاهشان نسبت به شعر در واقع نسبی بودن تعریف شعر حداقل از حیث قالب و صورت است . نکته هایی که قدامه از آنها غفلت کرده بود و در گذشته بود . این دو قید بنیاد های تکوین و تعریف شعر در نزد ابن سینا است که بدان خواهیم پرداخت .

۲- اجزاء شعر :

ابن سینا در تعریف و تکوین شعر چند قاعده را ضروری شمرده است :

۱- شعر هنری است کلامی = هو کلام

۲- بنیاد شعر از نظر و عنا و محتوی بر خیال استوار است = مخیل

۳- جوهر شکل گیری شعر از نظر صورت و شکل وزن کلامی است = من اقوال موزوته

۴- وزن شعری باید بر پایه تساوی ارکان باشد = متساویه

۵- شعر مسلمین (اعراب) بی قافیه پیدا نمی گردد = و عند العرب مقفاه

وی در شرح رساله فن الشعر با اندکی تفصیل ارکان تعریف خود را باز می گشاید و نخست مساله تخیل می پردازد و به صراحت می نویسد که انگیزه اصلی فیلسوف از پرداختن به شعر آن است که فیلسوف، شعر را از مقوله مخیلات می داند و مخیلات به هر حال بخشی از هستی ذهنی آدمیان است و

بنابراین چاره ای از تحلیل شعر نیست.^(۱۰) ابن سینا آنگاه به تحلیل فلسفی خیال و کلمات مخیل می پردازد و می گوید که کارکرد این کلمات، صرفاً قبض و بسط نفس بدون آگاهی و اختیار است. چه این کلمات راست و درست باشند و چه ناراست و دروغ. چون راست و دروغ امری است و رای مخیل و غیر مخیل. ای بسا قول راستی که انگیزشی ایجاد نکند و ای بسا که قوی ناراست برانگیزد. و ای بسا که همان گفته راست در زمان خاص، نفسی را برانگیزد و در مکانی دیگر بر نیانگیزد. انگیزش نفوس، برای ترغیب و تهریب، ارتباطی به راست و ناراستی کلام ندارد، بلکه آنچه کلامی را محرک می سازد؛ میزان تخیلی است که در آن درج شده است. اصولاً مردمان پیش از واقعیت و راستی، تسلیم خیال و اوهامند. بلکه غالب مردم از واقعات و خبرهای راست، می گریزند و آن را ناخوشایند و می شمارند زیرا که تخیل در ذات خود، نوعی شگفتی و اعجاب دارد که خبرهای راست فاقد آن هستند و علت اینکه خبرهای راست و مشهور، تعجبی بر نمی انگیزند آن است که جزء خبرهای عادی شده اند و آب و طراوتی ندارند؛ درست مثل خبرهای راستی که کسی آن ها را نمی شناسد. اما همین خبرهای راست، اگر کمی جا به جا گردند و اندکی خیال در آن به کار رود، دلها را می ربایند و جانها را صید می کنند. تخیل میتواند در خبرهای راست هم به کار رود و این دو با هم تأثیر بیشتری بگذارند، اگر چه تخیل ذاتاً از تصدیق جداست^(۱۱).

در نظر ابن سینا، شعر تمامی زیبایی و گیرایی خود را از ذات خیالین خویش می گیرد. تخیل در نگاه او معنایی بس ژرف و گسترده دارد و صرفاً به مفهوم خیال پروری نیست. خیال نوعی باز آفرینی هستی از طریق [= محاکات] و مشارکت در خلق است که شعر هر دو را به آدمی می بخشد. شعر در کسب این نیروی «خلاقه و مقلد» از سه ابزار مهم بهره می گیرد:

– لحن – کلمه – وزن

لحن شعری مستقیماً بر روح اثر می گذارد و متناسب با هر مقصودی، شکل و شمایلی تازه به خود می گیرد. گاه نرم و گاه سخت و گاه میانه، می رود و با تغییر شمایل خویش در هنگام خشم و نرمی و عادت، نفس را هم با خود می گرداند. لحن گاه با وزن می آمیزد و تأثیر خود را عمیق تر می سازد و گاه با کلام و وزن هر دو. لحن به مناسبتهای مختلف مثل رقص یا مجالس موسیقی کاربرد ویژه ای می یابد. وزن نیز از ارکان عمده تأثیر شعر به شمار می آید و در دو سیرت سنگین و نرم، صورت می نمایاند. وزن اگر چه مختص شعر نیست و صورت کلی و عام آن، متعلق به حوزه موسیقی و صاحبان آن است اما وقتی به هیاتی کوچک تر در نزد ملتها و اقوام پیدا می شود و علم عروض را می سازد؛ تأثیراتی عمیق و شگفت بر جانها می گذارد.^(۱۲)

اگر هدف فیلسوف تحلیل کلام مخیل است، هدف شاعر در مرحله اول، خلق اعجاب است. اعجابی که نتیجه آن ماندن نفسها از اموری و خواندن به اموری دیگر است. تخیل طبع را می گشاید؛ حتی ناراست و از برخی چیزها می رساند حتی با دروغ. چون نیروی وهم آدمی را به حرکت می آورد نیرویی که آدمی مقهور آن است. ^(۱۳) هر چند خلق اعجاب در ذات خود لذت آور است و نیاز به غایتی ندارد که در خدمت آن در آید؛ اما گاه غایت شاعر از خلق اعجاب، اصول اخلاقی و اهداف اجتماعی است که با نیروی خیال به ترغیب و ترهیب مردمان می پردازد. قدرت اصلی شاعر هم در این انگیزش و تحریک، توسل و تکیه بر نیروی تخیل مردمان است که غالباً از سه امر مایه می گیرد:

۱. زمان و مقدار گفتار

۲. اصوات گفتار

۳. مفهوم گفتار

و گاه آمیزه ای از مفهوم و اصوات که به دو صورت زیر پیدا می سازد:

۱- کلماتی ساده و رسا با معنای غریب و تازه

۲- کلماتی مصنوع و آراسته به صنایع لفظی و معنوی

گروه دوم (کلمات مصنوع) خود به دو دسته فرعی تر تقسیم می گردد:

۲-۱: صنایع ساده کلامی ۲-۲: صنایع مرکب کلامی

صنایع مرکب مثل سجع و ترصیع و قلب و ذو بحرین و نظایر آن هاست که غالباً در خطابه تأثیر بسیار دارد ^(۱۴)

تمام صنایع کلامی هم از دو راه در شعر پیدا می شوند:

۴. مشاکت اجزا و کلمات با هم

۵. مبانیت اجزاء کلمات با هم

مبانیت و مشاکت کلمات هم یا تائند و یا ناقص. و تمامی مبانیتها و مشاکلتها (تام ها و ناقص ها) یا در حوزه الفاظند یا در حوزه معانی.

اما آنها که در حوزه الفاظند یا مرتبط با کلماتی هستند که در دلالت معنایی ناقص هستند و یا اصولاً دلالت معنایی ندارند. - مثل ادوات و حروف - و یا کلماتی هستند که دلالت معنایی دارند؛ که خودباز دو نوعند؛ بسیط و مرکب. مبانیتها و مشابتهایی که در زمینه معانی هستند نیز بر دو نوعند: معانی ساده و بسیط و معانی پیچیده و مرکب. اینها مجموعه حیلها و صنعتهایی است که شاعر در سرودن شعر به کار می گیرد تا بُرد و تأثیر به کلامش بیخشد. ابن سینا در پی این تحلیل به ذکر و ایراد و شواهد و نمونه های مربوط به هر یک از این تقسیمات می پردازد ^(۱۵)

۳- محاکات شعری:

علاوه بر این حيله ها و صنايع كه باعث تحريك نيروي خيال و انگيزش مردمان مي گردد؛ شعر از يك نيروي همزاد ديگري نيز بهره مي گيرد كه گرچه ذاتاً از اين طرفنها جدا نيست اما به هر حال براب خود موجوديتي ممتاز دارد و آن نيروي محاكات در شعر است.

ابن سينا به احتمال بسيار زياد، محاكات شعري را از مجموعه آثار ارسطو دريافته است و در شرح كتاب فن الشعر او به كار بسته است. چون نوع تحليل وي در اين موضوع بسيار گسترده است و نمي تواند صرفاً متكي بر يك متن يا ذهنيّت خویش باشد. احسان عباس بر آن است كه ابن سينا در اين باب پيش از همه از آراء فارابي سود برده است.^(۱۶)

محاكات در واقع بعد ديگر نيروي تخييل است براي باز آفريني واقعيّت. اما محاكات يا تخييل هميشه با عينيّت تا به گفته خود ابن سينا تصديق (آنچه كه هست و راست است) همسو و همانند نيست.^(۱۷) هدف اصلي محاكات هم زيبانمائي يا زشت نمائي اشياء است. ابن سينا در اين مقام تفاوتی معنا دار بين محاكات در شعر يوناني و محاكات در شعر عربي (اسلامي) مي گذارد و بر آن باور است كه در شعر يوناني افعال و احوال مورد محاكات (تقليد) قرار ميگيرد و يونانيان عموماً به محاكات ذوات نمي پردازند بر خلاف عربها و مسلمين. وي علت تفاوت دو مشرب را در آن مي بيند كه اعراب اصولاً به دو منظر شعر مي گویند:

۱- انگيزش جان و ايجاد هيجان

۲- ايجاد اعجاب و شگفتي (كه غالباً از راه تشبيه پيدا مي گردد)

در حاليكه هدف يونانيان از سرودن شعر، ترغيب به انجام يا ترهيب از انجام كاري است كه گاهي در انجام اين مقصود به جاي شعر از خطا به بهره مي گيرند. به همين جهت محاكات شعري در نزد يونانيان بر اناعيل و احوال مقصور شده است و اگر سخني از ذوات به ميان مي آيد در راستاي همين اناعيل و احوال است. و اين دو، مادر و ماده شعر سرايي است چون تمام كارها هم يا جزء كردارهاي زشت است و يا از كرده هاي زيباست كه نهايتاً در يكي از دو صورت محاكات نمايانده مي شود و غايت شعر، شكل مي گيرد و سرخ يا ذم پيدا مي گردد. در واقع، كردار شاعر در اين آفرينش، بسان كردارنقاش است. چون نقاش فرشته رادر چهره اي نيك و شيطان رادر هيأتي زشت مي افريند و گاهي احوال درون را هم - مثل اصحاب ماني - به تصوير مي كشد و مثلاً خشم را در صورتی كريبه و مهر را در هيبتی نيكو مي نمايد.

اگر چه در یونان هم کسانی بوده اند که شعر را صرفاً برای توصیف کردار می گفته اند و در آن ذهنیتی از زشت و زیبا می گنجانده اند. تشبیه هم که رکن اصلی محاکات به شمار می آید؛ خود سه قائمه دارد: تحسین، تقبیح، مطابقه چنانکه محاکات هم سه قائمه دارد: تشبیه، استعاره و ترکیب.^(۱۸)

۴- انگیزه های شعر سرایی

ابن سینا در تحلیل کلام ارسطو، نگاهی ژرفتر به مقوله شعر می اندازد و از بعد روان شناختی هم به تحلیل شعر می پردازد. وی انگیزه اصلی انسان را در شعر سرایی دو چیز می داند:

۱- لذت بردن از محاکات و کاربرد آن از اوان کودکی

۲- میل مردمان به اشیاء هماهنگ و همخوان

دلیل نخست باعث تمایز آدمیان از دیگر حیوانات بی زبان است. چه انسان در تقلید و محاکات بس قوی تر از دیگر جانوران است چون پاره ای جانوران اصولاً محاکاتی نمی فهمند و ندارند و پاره ای، کمی از آن را در می یابند؛ اما محاکات برای انسان فائده های فراوان دارد. از جمله محاکاتی که با حرکات و اشارات درصدد بیان معانی است خود نوعی تعلیم و آموزش است. چون این اشارات آنگاه که با عبارات در می آمیزد؛ مبنا را بهتر و روشن تر در جان می نشاند. چنانکه از همین طریق حیوانات کریه و زشت را می توان با نقاشی و تصویر چنان نمایاند که باعث تفریح خاطر و شادی دل گردد حال آن که اگر خود آن حیوانات را کسی ببیند، می رمد^(۱۹)

۵- وزن و شکل شعر:

علاوه بر ارکان محاکات و تخییل و تشبیه، وزن - هم چنانکه گفته شد- در نظر او جزء ارکان شعر است. اما وزن باید «درکل شعر» هارمونی هماهنگ ایجاد کند نه در پاره ها و اجزاء آن یعنی در حقیقت وزن، به مثابه ابزار در خدمت ساختار کلی شعر باید باشد تا شعر معنی یابد. وزن اگر در بافتهای متفاوت کلامی به کار گرفته شد، کلام، شعر نیست^(۲۰). چنانکه از دیگر سو صرف وزن متایز بخش شعر نیست چون اگر صرفاً وزن فارق شعری باشد، بسیاری از خرافات را می توان شعر نامید، حال آن که چنین نیست. چنان که تفاوت کتابهای قصه و حکایات مثل کلیله و دمنه هم با شعر فقط وزن نیست. کلیله و قصه ها بیش تر ارزش معنایی دارند در حالی که ارزش و مراد شعر تخییل است نه افاده آراء. وزن در ایجاد تخییل بسیار مهم است و نبودنش نقصان تخییل به شمار می آید و به همین جهت شعر، بسیار فلسفی تر از قصه ها و خرافات است^(۲۱)

ابن سینا بخشی مشبع، راجع به شکل شناسی اشعار از جمله کمدی و تراژدی و رابطه آن با واقعیت خارجی دارد و ضمن تجزیه ارکان کمدی و تراژدی به لوازم و اسباب و شرایط آنها اشاره می کند و بیشتر نکته های ارسطو را باز می گشاید^(۲۲).

۶- واژگان و شعر:

ابن سینا در بحثی مهم، توجه خود را به ارتباط واژگان و شعر می کشاند. وی ابتدا واژه و اجزاء و انواع آن را معرفی می نماید و به الفاظ «رباط» یا «وابسته ساز» می رسد و آنها را واژگانی می داند که مستقلاً معنا ندارند اما با آنهاست که ارتباط گفته ها آشکار می گردد و سپس الفاظ دالّ و گونه های مختلف آن را می شمارد و در نهایت این نتیجه را می گیرد که کار شاعر آفرینش «اسمهای موضوع (=وضع شده) معمولی (= کاربرد)، در معنایی خاص است»^(۲۳) وی در این مقام بر خلاف غالب ادبا که کنایه را ابلغ از تصریح می دانند بر آن باور است که روشن ترین و برترین کلام آن است که به صراحت و مستقیم مطلب را رسانده باشد و تصریح آن است که با واژگان حقیقی و غالب، بیان شده باشد، چون اگر از این روش بیانی سود نجویم؛ هدف ما به سمت و سوی تعجیب و شگفت سازی روی خواهد کرد نه تفهیم و دریافتن. اگر چه لغات دخیل در هر زمانی بیش از آنکه نقش بیانی داشته باشند، برای تمایز و شگفت آوری و نماد سازی به کار می روند. وی در این باب، نظریات ارسطو و نوع ارتباط واژگان را با شکل‌های مختلف و متداول شعر بونانی نقل می کند که خاص و خواندنی است^(۲۴).

۷- کارکرد شعر:

در نگاه او کارکرد شعر، نمایش کردارهای نیکوان و ستودگان و نمایاندن زشتی کرده های دشمنان خوبان است تا از یکی مدح و ازدیگری دَمّ زاده شود. اگر چه شعر گاهی صرفاً تشبیه و ماندگی است و کارکرد بیرونی ندارد. نکوهش و ستایش هم باید به کرده ها و کردارهایی صورت گیرد که از سر علم و بصیرت بر می خیزد و گرنه دانش های بی کردار و کردارهای بی دانش شایستگی ندارند که ستوده یا نکوهیده گردند و اگر کسی چنین کند، گفتارش پست و خود به کم خردی متهم می گردد^(۲۵).

کارکرد مهم شعر در واقع، بسط و تحکیم اغراض اجتماعی است. با شعر می توان بسیاری از کارهای سنگین و سخت را نرم و سبک نشان داد و مردمان را به انجام آن وا داشت یا کرده های سبک و خوب را بد و سنگین نمایاند و مردمان را از آن بازداشت. علاوه بر این که شعر می تواند دردهای نهان مثل شکایت از روز و روزگار و عذر خواهی بدکاران را به خوبی نمایان می سازد و به بهترین شیوه، حرف های خوب و بد را به گوش همگان برساند درست بسان خطا به^(۲۶).

۸- آسیب شناسی شعر:

در نگاه او شاعر دقیقاً بسان نقاش است. چه هر کدام در پی محاکات طبیعت هستند. نقاش غالباً یکی از امور زیر را محاکات می نماید:

۱. اموری که راستند و به حقیقت ، هستند
 ۲. اموری که گفته می شود هستند و واقعاً هستند.
 ۳. اموری که گمان می رود پیدا شوند و ظاهر گردند.
- شاعر هم بایستی با مجموعه گفته ها و واژگان خویش در هیمن شیوه ها قلم بر دارد و بیم آن را نداشته باشد که شعرش مطابق گفته های سیاسی خرد و رزانه هست یا خیر، چه این کار متعلق به قلمر و دیگری است.
- هم نقاش و هم شاعر ، در محاکات خویش ممکن است به گمان افتند و خطاهایی را مرتکب شوند. غالباً نقاش و شاعر در محاکات خویش به غلط های زیر دچار می گردند:
۱. در محاکات از چیزهایی که ممکن نیستند/
 ۲. در محاکات اموری که از صورت و هیأت خود دگرگون شده اند مثل اسبی با دو پا، اما هر دو پا در سمت راست اسب باشد حال آن که جای پاهای اسب، عقب آن است.
 ۳. محاکاتی که به دروغ و ناراستی در آمیخته است، مثل بزی بی شاخ که شاخدار متصور می شود.
 ۴. محاکات فاضلان و راذلان در کرده و کردارها
 ۵. ایراد جمله هایی در هم که متحمل دو معنی باشند و به درستی مراد شاعر از آن دو نمایان نباشد که خود شامل چند جنبه است:
 ۶. عدم تحسین محاکات نطق، در اشیائی که ناطق نیستند.
 ۷. محاکات اشیایی که اضدادشان شایسته برای محاکاتند.
 ۸. ترک محاکات و اتخاذ بیانی تصنعی و تکلیفی.
 ۹. وی در پایان اغلاط و ناراستی های شاعرانه را در دوازده موضوع می بیند که کلاً در پنج مقوله جا می گیرند:
 ۱۰. محاکات ناممکن ها
 ۱۱. محاکات به طریق ضد و جوب ضد
 ۱۲. محاکات تحریفی
 ۱۳. محاکات بیان صناعتی
 ۱۴. محاکات در موجودات غیر ناطق (۲۷)

باید دانست که بوعلی در فن نهم کتاب شفا (از بخش جمله اولی) صرفاً شارح گفته های ارسطو نیست و خود نیز نکته های بسیاری به میان می آورد. چندان که گاه تشخیص و تمایز این نکته ها بسیار دشوار می گردد و درست و دقیق روشن نمی گردد که این نکته از آن بوعلی است یا ارسطو یا فارابی. گاهی بوعلی در ابتدای جمله واژه هایی مثل "ونقول نحن"^(۲۸) "فانانعب"^(۲۹) و "اظن"^(۳۰) و یا قیدهایی مثل "عند العرب"^(۳۱) و یا "عندالیونانیین"^(۳۲) و نظایر آن که بسیارست می آورد و تا حدودی مطلب را روشن می سازد؛ اما همیشه و همه جا، مطالب چنان نیست که دریافته شود این نکته ها از خود بوعلی است یا شارح آنها. به هر تقدیر ابن سینا صرفاً شارح فن الشعر و آراء ارسطو نیست و همواره از خود نکته دارد و همه جا شخصیت مستقل و ممتاز خود را نگاه می دارد و گاه حتی بر گفته های ارسطو نکته می گیرد و گاه گفته های او را با دیدگاه های شرقی و اسلامی و عربی مقایسه می کند.^(۳۳) عبد الرحمن بدوی بر آن است که بن سینا در این گفته ها از فارابی بیش از ارسطو تأثیر پذیرفته است.^(۳۴) و احسان عباس، این گونه تلخیص ابن سینا را مختل و پریشان می خواند و بر آن است که بوعلی معنای تراژدی و حماسه را درست نفهمیده است و درباب محاکات در شعر و تفاوت های آن با شعر یونانی و تطبیق شاعر و مورخ ارسطو بر شعر و قصص اسلامی، به خطا رفته است.^(۳۵) ابن سینا افزون بر مواردی که استطراداً در باب شعر و ادب گفته است، ظاهراً در پی آن بوده است که کتابی مفرد و مستقل در باب شعر بنویسد. چنان که در پایان شرح فن الشعر می نویسد:

«آنچه دیدی، تلخیص کتاب شعر معلّم اول بود - به قدری که در این دیار به دست آمده بود - و هنوز مقدار مهمی از آن مانده است و شاید بعد از این بکوشیم تا خود به صورتی مستقل درباب علم شعر - به طور مطلق و به اندازه درک و عادت همروزگاران - با تفصیل و اتقان، سخن آغاز کنیم، اما در این مقام به همین مقال بسنده می کنیم چون هدف اساسی ما، بیان دانشهای سودمند است.»^(۳۶)

دیغا که آن کوشش یا هرگز آغاز نگشته است و یا به دست ما نرسیده است. علاوه بر این، ابن سینا در جوانی هم کتابی نوشته که بخشی از آن به تفسیر و تحلیل مواد ادبی از جمله عروض و سخنوری اختصاص داشته است چنان که خودوی می نویسد: «در همسایگی من مردی بود که او را ابوالحسن عروضی گفتندی. وی از من خواهش کرد که در این علوم، کتابی برایش تصنیف نمایم. من درخواست او را اجابت نمودم و کتابی نوشتم که مشتمل بر مجموع علوم بودی - سوای ریاضیات - و آن کتاب را المجموع نام نهادم و در آن وقت بیست و یک ساله بودم.»^(۳۷)

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا ، النجاه (فی الحکمه المنطقیه و الطبیعیه و الالهیه) ، مکتبه المرتضوی ، تهران ، ۱۳۶۴ صفحه ۶۴
۲. ابن سینا ، دانشنامهٔ علایی (منطق و فلسفه اولی) تصحیح و تعلیق ، احمد خراسانی ، کتابخانه فارابی ، تهران ۱۳۶۰ ، صفحه ۵۴
۳. ابن سینا ، شرح رساله فن الشعر ارسطاطالیس ، تصحیح و شرح ، عبدالرحمن بدوی ، الطبعة الاولى مکتبه النهضه المصریه ، قاهره ، ۱۹۵۳ ، صفحه ۱۶۱
۴. نجات ، صفحات ۶۴ و ۶۳
۵. همان صفحه ۶۲
۶. ابن سینا ، عیون الحکمه ، حقیقه و قدم له ، عبدالرحمن بدوی ، الطبعة الثانيه ، دارا النهضه العلم ، بیروت ، ۱۹۸۰ ، صفحات ۱۴ و ۱۳
۷. ابن سینا ، البرهان ، حقیقه و قدم له عبدالرحمن بدوی ، الطبعة الثانيه ، دارالنهضه العربیه ، قاهره ۱۹۶۶ ، صفحات ۲۱-۹۱
۸. ابن سینا ، شرح فن الشعر ، صحه ۱۶۱
۹. قدامه بن جعفر ، نقد الشعر ، تحقیق کمال مصطفی ، الطبعة الاولى ، مکتبه الخانجی ، بی تا مصر ، صفحه ۱۱ ، عین تعریف قدامه ابن است : انه قول موزون مقفا يدل على معنى «
۱۰. شرح رساله فن الشعر ، صفحه ۱۶۱
۱۱. همان صفحه ۱۶۲
۱۲. همان صفحه ۱۶۱ و ۱۶۸
۱۳. عیون الحکمه ، صفحه ۱۳
۱۴. رساله فن الشعر صفحه ۱۶۲
۱۵. همان صفحه ۱۶۳
۱۶. احسان عباس ، تاریخ النقد الادبی ، عند العرب ، الطبعة الثانيه ، دارالنقافه ، بیروت ، ۱۹۸۱ ، صفحه ۴۲۳ ،
۱۷. شرح رساله فن الشعر صفحه ۱۶۲
۱۸. همان صفحات ۱۷۱-۱۶۹
۱۹. همان صفحات ۱۷۲-۱۷۱ همچنین ر. ک. به:مجتبایی فتح الله هنر شاعری(بو طیقا) چاپ اول بنگاه نشر اندیشه تهران ۱۳۷۷ صفحه ۲۴

۲۰. همان صفحات ۱۶۹
۲۱. همان صفحات ۱۸۱-۱۸۴
۲۲. همان صفحات ۱۸۴-۱۹۱
۲۳. همان صفحات ۱۹۱-۱۹۲
۲۴. همان صفحات ۱۹۳-۱۹۵
۲۵. همان صفحه ۱۸۸
۲۶. عیون الحکمه صفحات ۱۹۶-۱۹۷
۲۷. شرح رساله فن الشعر صفحات ۱۹۶-۱۹۷
۲۸. همان صفحه ۱۶۱
۲۹. همان صفحه ۱۶۷
۳۰. همان صفحه ۱۷۳
۳۱. همان صفحه ۱۶۱
۳۲. همان صفحه ۱۷۷
۳۳. افنان ، سهیل ، درباره هنر شعر ، اول ، نشر لوزاک ، لندن ، ۱۹۸۴ صفحه ۷۴. وی در آنجا به تصریح می نویسد که : گزارش نامه ابن سینا بهترین و کامل ترین شرحی است که علمای اسلامی از رساله شعر نموده اند و به نقل کلام ابن خلدون در این باب می پردازد که : «ابن سینا فی کتاب الشفاء جمع فیہ العلوم السبعه للفلاسفه کما قدمنا ثم لخصه فی کتاب النجاه و فی کتاب الاشارات . و کأنه یخالف ارسطو فی الكثير من مسائلها و یقول برأید فیها و اما ابن رشد ، فلخص کتب ارسطو و شرحها متبعاً له غیر مخالف » مقدمه ابن خلدون : چاپ بیروت صفحات ۴۹۱-۴۹۰ بر ای بحث بیشتر درباب نوع نگاه و مقدار استقلال فکری ابن سینا ر.ک. به : رسائل اخوان الصفا جلدو اول صفحه ۲۰۳.
۳۴. بدوی ، عبدالرحمن ، مقدمه فن الشعر ارسطو ، صفحات ۵۳-۵۲.
۳۵. احسان عباس ، تاریخ النقد الادبی عند العرب ، صفحات ۴۱۸ و ۴۱۴. ومجتبایی هنر شاعری صفحات ۱۱-۲۰
۳۶. شرح رساله فن الشعر ارسطاطایس صفحه ۱۹۸
۳۷. دیباجی ، سید ابراهیم ، ابن سینا به روایت اشکوری و اردکانی ، اول ، امیرکبیر ، تهران ، ۱۳۶۴ ، صحه ۴۱. وی در پاوقی همان صفحه می نویسد : در واقع از این کتاب المجموع ابن سینا ، چندان که باید و شاید بحث و فحص به عمل نیامده است . نیم قرن پیش تر

(۱۹۵۰) فردی به نام محمد سلیم ، کتابی به نام المجموع یا الحکمه العروضیه در قاهره به چاپ رسانده که احتمالاً بخشی از آن کتاب ابن سینا بوده است چون بوعلی می گوید در مجموع علوم کتابی نوشتم حال آن که این کتاب درباب بلاغت و ریطوریقاست . این که گفته شده ، شعر جزئی از صناعات منطقی در دستگاه اندیشگی ابن سینا ست ، براین اساس است که او - و حکمای دیگر - اجزای منطق را هشت رکن می دانند و می نویسند :

کتاب المنطق ثمانیه :

الاول فی اجناس العالیه و یسمى کتاب المعقولات

والثانی فی قضایا التصدیقیه و یسمى کتاب العبارة

و الثالث فی القیاس و صور انتاجه و یسمى کتاب القیاس

و الرابع کتاب البرهان و صور انتاجه و...

و السادس کتاب الفلسفه و صور انتاجه و...

و السابع کتاب الخطابه و صور انتاجه و...

و الثامن من کتاب الشعر و صور انتاجه و...

یک کتاب هم بعداً در کلیات خمس نوشتند ، فصارت تسعه.

برای توضیح بیشتر علاوه بر کتب منطقی در این باب رجوع کنید به اقنان ، سهیل صفحات ۷۳-۷۰

ابن خلدون ، مقدمه ، صفحات ۴۹۱-۴۹۰ و رسائل اخوان الصفا ج ۱ ص ۲۰۵-۲۰۲.

دکتر مهدی محبتی